

پرونده شعر عباس حبیبی

زمستان ۸۵

تا شاه ° جیک جیک
می کند خیابان از دود سیگار پر

تو دودت را به من بده جمله ی بی موقعی است اما اتفاق می افتد.
تو راحت را به من بده ، من هم بروم تا کجا

پورشه عصبی به سمت بی حالت
تو حالت را به من بده، رنگ قرمزت را

اسکلت می آید شب می آید قطار ، جیک جیک می آید
رنگ قرمز مال تو اما
- به اعصابم لگد نزن ...

□

شام مقوایی سر و ته
برو روی صندلی بخواب

در وصف بهار و لغز حکیم منوچهری

۱

بچه ی کم رنگ
پر است از ترس و هیچوقت
انزال رنگ کم فقط
شکل لحظه های بین لکه ها
حق دارد
این دستگاه رنگ کم ثبت نمی کند
حق دارد
بین ترس و هیچ که می آید

هیچ کس ، هیچ نمی فهمد

□

وای منوچهری بوقلمون هم دیگر رنگ ندارد
وای منوچهری رنگ هم دیگر رنگ ندارد
وای منوچهری کم رنگ هم دیگر کم رنگ ندارد

۲

کجاست ساز و برگ، یکی پرده در به در
که نمی رود سوی برگ و ساز، یکی بی پدر
ما را جمجمه جوید از سر درد
گریید- زائید با بخت از سر درد

ساز و برگ، یکی بی نهایت، بی پرده طاق زده

ساز و برگ، آه ه ه - یکی آه زده

وای بی پدر از سر درد

□

وای منوچهری که بهار است و همه چیز خوب ظاهراً

اما ...

...

ندارد

ضیافت عریان

برای روزبه امین

سمپاشی

ادامه دارد حتی وقتی اخراج شده ای و تنها

زن مرده با اعصاب راه می رود

وسط به سرعت جاده شدن

سم برای خوردن و سوسک حشری تا بگوید

"تو باید زنت را بکشی ، لیوان را بیاور"

نوشتن بشود سوسک و

نوشتن بشود امکان و

سرش بخارد

نوشتن بشودمخدر ، شیرش بیاید

نوشتن بشود نوشتن دوباره نوشتن

نوشتن دوجنسی پوست کننده که جنس دومش را از زیر جنس اولش درآورد
و به سمت سال بعد ...

خوش آمدی ویلیام .

— بهمن ۸۵

حاشیه نویسی بر زمستان ۸۵

در بخش هایی درباره ی چیزهایی

که دربخش هایی از چیزهایی

از روی وز وز سگی بازتاب پیدا می کند

- صبح به خیر حشره ی نورانی!

و البته تداوم دارد بهشت پشت پا / همان که از علف خوردنش پیدا است

و البته تداوم دارد

- صبح به خیر حشره ی کم نور!

خفه نشوی از تداوم اندیشه های مثبت

خفه نشوی / کمی بشاش

در بخش هایی درباره ی چیزهایی
در بخش هایی از چیزهایی
از کوک سازهایی که نمی سازند
از اول تا آخر سازهایی که نمی کوکند
کسی هست که می شاشد
حتی به شاشیدن

التفات می یابد کسی به فردا از خلال این نوشتار
و البته از خلال این نوشتار است که التفات پیدا می کند کسی به فردا

مثبت اندیشی ادامه پیدا کند
مثبت اندیشی از حوالی درگاهی به سوی گاهگاهی
- عجب
صبح به خیر حشره ی نامربوط !

در این حشر و نشر حشره تلمذ کنید از ما چیزی شاید با همه ی خفگی

□

فرمان می آید از سمتی که نمی آید
فرمان می رود از سمتی که نمی رود
فرمان از سمت حنجره فرمان ده نمی آید
از نگاه فرمان ده

صف ببندید و حمله کنید
و بعد حمله کنید و کار فرهنگی
- صبح به خیر حشره ی ناموجود !

حاشیه نویسی بر ۸۴/۷/۵:

(۱)

ذهنم را بوزناتم با سنگ عشق تو که علامت نزدن دارد

□

شاعر غریب شهید می کلماتید

از جنس سنگ سبک

(شیشه ناز کن)

و بعدش رفت تا کسی بیاید که زبان متمایز دارد

و قبل رفتن پیغام داد

کسی که می آید و زبان متمایز دارد

اگر پیغام متمایز نمی داند

از ته آویزانش کنید هم وزن سنگ

هم وقت پاندولی که علامت نکوکیدن دارد ...

بعد شعرهایش را برد شرحه - شرحه کرد

صفحه - صفحه پراند

□

از هر تکه که پاشیده می شد به آن یکی

قبل رفتن بود

(۲ - صحبت حکام ظلمت شب یلدا است ...)

وقتی زمان که نه رنگ دارد نه وزن

حیف زمان که نه رنگ دارد نه وزن

وگر نه ظلمت شب یلدا می افتاد روی کلام

□

ظلمتی که می افتد روی کلام مثل بمب اتمی

یا مثل بمب اتمی ... کم کم

کوک همه را خالی می کند در هم

از ابتدا که

هی دهن باز مبدل به سایه هی دست خالی برگشته روی کلام

غده غده دق می کند و بمب می شود

...

ظلمت گورش ، شب یلدای ابدی

ظلمت گورش ، شب یلدای اتمی

پریده رنگ می شود

نور بخواه از بمب

حاشیه نویسی بر زمستان ۸۵

کاش پا داشتم / کاش زبان

کاش پا داشتم و زبان داشتم و زن می گرفتم و ...

کاش پا / کاش پر / حالا که شاخه های نور

راه می کندم کاش

چشم داشتم و به چشم خیانت نمی کردم

...

در نمایش مجسمه ی نمکی

در نمایش اصلا خود کویر / خود لوت

شاعر بدره نوشته بود

با من نقش کبوتر بی پروپا

با تو نقش فاحشه را

...

کجای کار بودم که ضامن نارنجک پریده بود از دستم

کجای کار / کی پریده بود / از سینه تا بالای حلق / تا زبان

کاش پرداشتم / کاش ...

پاداشم نقش فاحشه درنمایش بدر ...

□

مردم می آیند زیارت عارف / وسط بیابان

کاش پا داشتیم من هم بیایم.

بهاریه

گوشم به کار

افتاده تا چیزی مثل قرمز از امشب

تا شبی که "تمامم و دیگر" به عقب

یا به جلو

تا "دقیقا" دیگر "نمی خوابم

گوشم به کار افتاده تا گا-

هی حرف های مگس ها و

بی حرفی مگس ها گا-

هی ... هر ... از ... دم گرفتم با تو

مثل قرمز

که فقط با قرمز پاک می شود...

و از این "تمامم و دیگر" تا نه "هنوز کمی" از

می افتم

گوشم به کار ...

حاشیه نویسی بر زمستان ۸۵

می گفتم عشق من و تو را مثل دو تا دست از پشت به هم قفل شده

به هم چسبانده

و لکه ی سرگردان قرمز مثل شیشه سسی که روی پیرهن شکسته باشد

- گره از هم وا کن - می رسد

+

از دور تا نزدیک بخندد؟

حیف که استعاره قدیمی شده !

چنگ خمیده قامت می خواندت به عشرت

چنگ خمیده قامت می خواندت به عشرت

می خواندت به عشرت می خواندت به عش

رت

می خ

خواندن میخاند مرا به صلیب از تو

صلب مسئولیتم مدام

مدام خوبم

بخوان راضی ام از میخ / خون به صلیب نپاشد

به میخ دوقلو

چشم‌ت را نقاشی کند / گیس ات / بینی ات / دندان‌ت / زبانت را نقاشی کند از نو
از صلیب دو قلو پائین نیایی / تا کار بشود تمام
چنگ خمیده قامت صلیب راست بوده روز

با تو به سمت با تو

با تو به سمت با تو با تو به سمت کی
گفتم: مخاطب مرده و گُل شده
فاتحه

ریزه ریزه شده حدس
حد
سین
سه ... اما

بکوبد بر ساز میل نماند آویزان
استخوان به شکل بالش سگ
بالش به قد تخیل

سر می کشد به مشکوک

انجام سر

سر می اندازیم از کهنه بیز

آر دار از نو نو

فاتحه

گفتم چرا "خستگی مغز" راه می رود فقط
خنده که خون به مغز از "نیست" نمی کشد بالا

تراز گفتن پشیمانم و

پرنده

وقتی احترام تراز بر شیر درنده

وقتی شجاعت تراز کفایت خرچنگ

□

شکل گل پنج برگ داشته فکرهای ما

بر گل شکل فکرهای ما

عکس ما با گل خنده کرده حالا

فاتحه

گل بوده برخلاف عادت
از اختلال شده حالا بالا
سطح های برگ گل از اول هر حوصله معکوس بالا

کامل شده وزن رویا رویای بین میز و لیوان
چفت شده اندیشه ی دو سر

پخیده بین میز و لیوان
هر دو سر اینار مثل غلتیدن ساده
مریض مثل مریض بکوبد ساز
شکل دوری از خاطره، شکل تاکید بر
مثل فتح...

از دوست یک روح آویز
آن بگیرد پس

از دوست یک کردار نا

ب بگیرد گر

تفاهم و بی تفاهمی پرد سهل
انسجام و توارد شده بر کار و

مرده خوانی تو

که مانده فقط

حکایت طوطی

نوک خمیده قرمز پر بزند طوطی

نیا دوباره و ضبط نکن صدا یم

نشو تار عنکبوت و درد می کند آرزوی صدساله

غریزه از این قراضه نمانده مضمون و گذشته قراضه شبیه غریزه

بی شرفی می کند مدام و تار عنکبوت تیز داغ

×

وقتی حرف ها به درد هیچ نمی خورند

شبیه یعنی گوریل ها پودر شده اند

وقتی گوریل ها پودر شده اند

نفهمیدن هنوز طوطی یا داغ

حرف های درد هیچ و

عنکبوت و مگس قهوه ای

ناتمام

بی شرفی می ریزد و پودر توی دستت

×

برای گفتن درد می کند هنوز و چشمت

قلبت و چشمت و حوصله ات نمی شنوی

تصمیمت تمام مدت

دهنت مکث می کند:

مگس قهوه ای مزخرف چشمت قهوه ای مزخرف

تمام مدت مضمون به حاشیه می رود

نه گوریل می ماند

نه صدا نه رنگ

- مگس قهوه ای بی رنگ

x

آن ته هنوز

هیچ و از بی شرفی سر نمی رود

حوصله ات دیگر

متوجه ای

حرف ها چه می شوند.

وقت رفتن

با از تو زنده و

از تو می کشد زوزه

" دندان هایی دارم عجیب

می شود باورت؟"

رفتم آئینه بازار و کلاه پردار و لباس عروسک

و عینک تا بزنی رنگ بیشتر بشود

و عینک تا بجنبی دو برابر بجنبد آئینه

لباس عروسک مفتی بیفتد و

جنس عجیب چاقو

بجنبی زوزه ای و

گل گیرت آمده

○

سعی کن نسوزد دندان های عجیب من

صفحه پر از سگ و شغال و سعی ات را بکن دوست من

قدیس می شوم ناگهان قد

دیس دوست من

با تو سراغ می روم عجیب می شود باورت؟

○

زده با نور دندان من افتاده

می خواهی آبی باشم، حرف گوش می کنم

حرف گوشم ... پرتم کنی زیر

چه دست های چه مشت های چه زوزه های به موقعی

که هی

هی وقت رفتن است

بغلت و بیا

